

ارائه شده توسط

لینگو لرن | Lingo Learn

برترین ارائه دهنده خدمات کمک آموزشی کانون زبان شامل: سوال و
سامری، دیکشنری کانون، آموزش های رایگان و کاربردی و...

 LingoLearn_official

 LingoLearn

{هرگونه کپی برداری بدون ذکر نام صاحب اثر شرعا و قانونا حرام و قابل پیگیری می باشد.}

Intuition

بصیرت

A In a large, crowded hospital in Zimbabwe, a 30-year-old woman was lying on a gurney about to be **wheeled** into the operating room for minor **gynecological** surgery, when Rebecca Bingham, M.D., happened to walk by. Although she'd never seen the patient before-and knew nothing of her medical history-the doctor had a sudden sense of alarm. "I felt I should check her heart," says Dr. Bingham. She put her **stethoscope** to woman's chest, and heard a murmur-abnormal blood flow through the heart, possible sign of mitral **stenosis**, a heart condition that can cause serious complications if person is **anesthetized**.

در یک بیمارستان بزرگ و شلوغ در کشور زیمباوه یک زن سی ساله روی یک تخت چرخ دار دراز کشیده و یکم بعد قرار بود برای جراحی جزئی زنان زایمان به اتاق عمل برده شود. وقتی ربکا بینگم، پزشک، اتفاقی از کنار او رد میشد. هر چند بیمار را قبل از آن ندیده بود و هیچ چیزی را قبلاً ندیده بود. اتفاقاً او نمیدانست. یک حس ناگهانی هشدار در پزشک بوجود آمد. "احساس کردم باید قلبشو چک کنم" دکتر بینگم میگوید. گوشی پزشکی اش را روی سینه زن گذاشت و یک صدای سופل قلبی شنید-جریان خون غیر طبیعی از قلب، احتمال یک نشانه احتمالی تنگی دریچه میترا. یک بیماری قلبی که اگر فرد بیهوش شود میتواند عوارض جدی ای به وجود بیاورد.

Bingham alerted the surgeons, who canceled the operation to further **evaluate** the

patient. Tests confirmed that she did, in fact, have the dangerous condition. An amazed surgeon asked Dr. Bingham why she had **suspected** the disorder. The family practitioner replied that it was "just a **hunch**."

بینگم به جراحان، که جراحی را کنسل کردند تا بیمار را بیشتر مورد ارزیابی قرار دهند، هشدار داد. آزمایشات تایید کردند که او حقیقتاً و به درستی آن وضعیت خطرناک را داشت. یک جراح شگفت زده از دکتر بینگم چرابه اختلال شک کرده است. پزشک خانواده در پاسخ گفت "فقط یک گمان بود".

Psychologists like Timothy D. Wilson. Ph. D. professor at the University of Virginia, and author of Strangers to Ourselves, believe such hunches are **prompts** from the adaptive unconscious. This is not the Freudian **realm** of repressed memories and **primitive** emotions. The adaptive unconscious is mechanism in the brain that processes an ocean of sensory information, **sorting** it, inferring causes, judging people, and influencing feelings and behavior-all without our conscious mind being aware.

روانشناسانی مثل تیموتی ویلسون. دکتر، پروفیسور دانشگاه ویرجینیا و مولف کتاب غریبه هایی نسبت به خودمان، اعتقاد دارد که چنین گمان هایی پیام های یادآوری کننده از ناخودآگاه سازگار شونده هستند. این قلمرو فروید که روانشناسی بعنوان خاطرات سرکوب شده و احساسات اولیه نیست. ناخودآگاه سازگار شونده مکانیسمی در مغز است که دریایی از اطلاعات احساسی را پردازش میکند، آن را ذخیره میکند، به علل پی میبرد، مردم را قضاوت میکند و احساسات و رفتار را کلا بدون اینکه ذهن هوشیارمان آگاه باشد تحت تاثیر قرار میدهد.

These hidden powers of **perception**, are what allow people "see the invisible." In Bingham's case, **clues** lay under the surface of her conscious mind. Experience working in Africa had taught her that mitral stenosis was more common there than in the United States. In addition, something about the woman had **drawn** the doctor to her. Like Dr Bingham, most of us have had **remarkably** accurate intuitions that seem to **spring** from nowhere. We call these mysterious **flashes of insight** hunches, gut feelings, animal instinct, ESP or even a sixth sense.

این قدرت های ادراکی، چیزهایی هستند که به افراد اجازه میدهند "نامرئی را ببینند". در مورد بینگم سرخ ها در زیر سطح ذهن خود آگاه او قرار دارند. تجربه ی کار کردن در آفریقا به او آموخته بود که تنگی دریچه میترا ل در آفریقا نسبت به ایالت متحده رایج تر بوده. بعلاوه چیزی را جب زن دکتر را به خود جذب کرده بود. مانند دکتر بینگم اکثر ما بصیرت های بطور قابل توجهی که بنظر میرسند ناگهانی از هیچ جا ظاهر میشوند، داشته ایم. مابه این درخشش های آنی مرموز ظن، گمان غریزه یا ادراک فراحسی، یا حتی حس ششم میگوییم.

Some people dismiss them as lucky guesses But Dr. Klein, a **cognitive** psychologist from Fairborn, Ohio, once a **skeptic** himself, no longer dismisses the power of intuition. He has studied people who have to make rapid, **do-or die** decisions, such as firefighter intensive-care nurses, and soldiers. In one case, Klein interviewed a fire **lieutenant** who described a sixth sense that saved his life and the lives of his men. A hose **crew** was inside a house battling a kitchen fire.

بعضی از افراد از کنار اینها تحت عنوان حدس گمان خوش شانسی رد میشوند و نادیده میگیرند. اما دکتر کلاین، روانشناس شناختی از فایربورن، اوهایو آمریکا که خودش زمانی شکاک بود، دیگر قدرت بصیرت را رد و نادیده نمیگیرد. او روی افرادی که مجبور بودند تصمیمات سریع و حیاتی

بگیرند مانند آتشنشانان، پرستاران مراقب ویژه و سربازها مطالعه کرده است. در یک مورد، کلاین با معاون آتش نشان که حس ششم که جان او و همکارانش را نجات داد، توصیف کرد. مسئولان شیلنگ در حال مبارزه با آتش در آشپزخانه، در خانه بودند.

But each time they **doused** the flames, the fire roared back with greater **fury**. And the room was **extraordinarily** hot for such an apparently minor fire. The lieutenant sensed danger and ordered his team out of the house. As they reached the street, the kitchen floor **collapsed**. If they had been inside, they would have plunged into the basement where the main fire **raged**. Analyzing this episode, Klein realized that what the lieutenant called ESP was actually the subconscious processing of memory and physical clues. The **blaze** didn't match the firefighter's expectations.

اما هر بار که شعله‌ها را خیس میکردند، آتش دوباره با غرش و شعله زیادتری برمیگشت. و اتاق بطور فوق العاده ای برای چنین آتش به ظاهر کمی، داغ بود. معاون خطر را حس کرد و بلافاصله به تیمش دستور داد بیرون از خانه بروند. به محض اینکه به خیابان رسیدند، کف آشپزخانه فروریخت. اگر داخل بودند احتمالاً به زیرزمین که آتش اصلی در حال طغیان کردن بود فرود می آمدند. با تحلیل و بررسی این حادثه، کلاین نتیجه گرفت چیزی که معاون بعنوان ادراک فراحسی فراخوانده بود، در واقع ناخودآگاه تحلیلی حافظه اش و سرنخ‌های فیزیکی بوده. شعله با انتظارات آتشنشان جور در نمی آمده است.

Flames weren't **quelled**; the room was too hot-not the pattern of a kitchen fire. It set off alarm bells in the lieutenant's unconscious. Klein has heard hundreds of similar stories. Pilots, **paramedics**, nurses, and others reported that in many emergency situations they did not stop to weigh options or make conscious

decisions. They **leaped into action**, following their gut instincts. But how could they tell if they were making the right move? "

وشعله های آتش سرکوب نمیشدند؛ آتاق زیادی داغ بود-با الگوی اسپزخانه جور در نمی آمد. این اتفاقات زنگ های خطر در ناخودآگاه معاون آتشنشان رابه صدا درآورد. کلاین صدها داستان مشابه شنیده است: خلبانان، بهیاران، پرستاران و دیگران که گزارش کردند در بسیاری از موقعیت های اورژانسی متوقف نمیشوند تا تصمیمات آگاهانه بگیرند و آن هارا کم و زیاد کنند. آنها بلافاصله وارد عمل میشوند به غرایز خود گوش میدهند. "اما چگونه میتوانند بگویند که کار درست را انجام میدهند؟"

Intuition is actually a two-step linking and checking process. First, we rapidly sort memories, looking for a familiar **pattern** to guide us. Then as we follow the plan that worked in an earlier similar situation, our unconscious mind is **vigilant** for anything **odd** or unexpected," Klein explains "We're **constantly** reading ourselves, checking for emotional or physical reactions, such as an uneasy feeling or increase in heart rate, that say, "Watch out. you may be getting into trouble." Even when not in emergency mode, our **Internal** radar is on alert for pattern that signal **threat** to ourselves or those we love.

بصیرت درواقع یک فرآیند دو مرحله ای ارتباط برقرار کردن و بررسی کردن است. ابتدا به سرعت خاطره ها را دسته بندی میکنیم و دنبال الگویی آشنایی میگردیم تا ما را در این زمینه راهنمایی کند. سپس همچنان که درحال عمل کردن به نقشه ای که در یک موقعیت مشابه قبلی برای ما جواب داده دران لحظه ذهن ناخودآگاه ما برای هرچیز عجیب یا غیرمنتظره گوش بزنگ است. کلاین توضیح میدهد "ما درواقع مرتباً درحال خواندن خودمان هستیم، بدنبال واکنش های هیجانی یا جسمی مانند یک حس ناراحتی یا افزایش درجه گرما، آنها میگویند "مراقب باش، ممکنه توی دردسر بیفتی." حتی

وقتی در وضعیت اورژانسی نیستیم، این رادار درونی ما نسبت به الگوهایی که به ما یا نسبت به کسانی که دوست داریم علامت خطر میدهند، هشیار است.

Leah Ingram's daughter, Annie, was little, **tomboy** who loved to **roughhouse**. It wasn't unusual for her to come home with cuts and bruises after playing with friends. But something about the five-year-old's recent behavior didn't feel right to her mother. One morning Annie complained that her stomach hurt, and she was too sick to go to school "Normally, she loves school so much she'd go even on Saturday and Sunday, so my gut told me something was wrong." says Ingram. She sat Amie down for a talk "I found out that a girl was **bullying** her" The **bruises** were not from play.

دختر لیا اینگرام، انی، یک دختر تامبوی کوچک عاشق بازی های پرسر صدا بود. برای او عجیب نبود که بعد از بازی با دوستانش با بریدگی و کبودی به خانه بیاید. اما چیزی راجب رفتار اخیرا (کودک) پنج ساله برای مادرش درست بنظر نمیرسد. یک روز صبح انی از شکم درد نالید و برای مدرسه رفتن زیادی مریض بود. "در حالت نرمال، جوری از مدرسه خوشش میاد که شنبه و یکشنبه هم میرفت. در نتیجه دلم بهم گفت یه چیزی مشکل داره." اینگرام میگوید. انی را برای صحبت نشانده. "متوجه شدم که یک دختر به او زور میگفته" و کبودی هابخاطر بازی نبوده.

Ingram called Amie's teacher, and the problem was **resolved**. Luckily, moms like Ingram are sensitive to the language of "gut communication." In fact, the term is more than a convenient **figure of speech**. A study by University of Iowa College of Medicine researchers **revealed** that our bodies are smarter than we think since one of the ways our intuition warns us of trouble is through physical sensations.

اینگرام با معلم انی تماس گرفت، و مشکل حل شد. خوشبختانه مادرهایی مانند اینگرام نسبت به زبان "ارتباط گمانی ودلی" (مثل دلم میگه) حساس هستند. در واقع اصلاح چیزی فراتر از اصطلاح و کنایه ساده است. یک مطالعه توسط دانشگاه آیووا، محققین کالج پزشکی نشان داد که بدن هایمان باهوش تر از چیزی هستند که فکر میکنم از انجایی که یکی از راه های بصیرت هشدار میدهد از طریق احساس جسمی است.

The researchers lent volunteers 2,000 (in play money) and asked them to turn over cards from four decks, marked with **sums** the person had won or lost. Two of the decks offered larger wins and losses, but ultimately left players **in the red**, while the other two had smaller rewards and **penalties**, but resulted in a profit over time. After playing about 10 cards from one of the losing decks, subjects who were hooked up to skin **sensors** like those on a lie detector started getting bad **vibes**.

محققین یک سری داوطلب برای آزمایش انتخاب کردند و 2 هزار دلار پول الکی (برای بازی) دادند و از آنها خواستند یکسری کارت از چهار دسته کارت برگردانند. که این ورق ها علامت گذاری شده بود که فرد برده یا باخته است. دو دسته ورق مبالغ پیروزی بیشتر و شکست های بزرگتری میدادند اما در نهایت کسی که از آنها استفاده میکرد، بدهکار میشد در حالی که دو دسته دیگر پاداش ها و جریمه های کمتری داشتند اما در طول زمان بعد از تقریباً 10 کارت بازی کردن از دسته های شکست نتیجه سود بود، افرادی که متصل شده بودند به سنسورهای پوستی مانند انهایی که در دستگاه دروغ سنج نصب میکنند، شروع کردند به گرفتن وایب های بد.

By the time they'd played 50 cards, they began to avoid those decks, even though they couldn't explain why. But their skin was reacting with nonconscious

signals, **indicating** that they sensed certain decks were losers. Yet it wasn't until they'd played an average of 80 cards that they could verbalize what their skin and subconscious mind knew. People with damage to the brain's **prefrontal cortex**- who were also part of this study-didn't have **telltale** skin changes and kept picking from bad decks even after they knew they were risky, suggesting that this region of the brain may be where our "gut" knowledge really **originates**.

و تاوقتی 50 کارت بازی کردند، شروع به اجتناب از آن دسته ها کردند، هرچند نمیتوانستند توضیح دهند چرا. اما پوست آنها با یکسری سیگنال های ناخودآگاه واکنش میداد. به این معنا که آنها حس کرده بودند که برخی از آن دسته ها بازنده بودند (درنهایت قرار بود ببازند). اما تا وقتی حدود 80 کارت بازی کردند، آن چیزی که پوست و ذهن ناخودآگاهشان میدانست، توانستند به زبان بیاورند. افرادی با قشر جلوی مغز آسیب دیده- که قسمتی از این مطالعه بودند- این تغییرات واضح ای در پوست نداشتند و بعد از اینکه متوجه شدند بعضی از دسته ها خطری هستند باز هم برداشتن آنها ادامه دادند. اشاره بر اینکه این ناحیه از مغز شاید همان جایی باشد که دانش غریزی ما از آن سرچشمه میگیرد.

Learning to listen to your body's cues can have surprising **payoffs**. An unusual investment approach has helped a **fund** manager make billions: His back tells him when it's time to sell by acting up. "I used the **onset** of **acute** pain as a signal there was something wrong in my **portfolio**, he once explained. "I rely a great deal on animal instincts." What the financier's back might be reacting to is shifting market patterns that the intuitive part of his brain has **absorbed**, And how's his back doing?

فهمیدن گوش دادن به راهنمایی های بدنتان میتواند پیامد های تعجب اوری داشته باشد. یک شیوه

سرمایه گذاری غیرطبیعی، به مدیر سرمایه کمک کرد بلیون ها پول بدست بیاورد. پشت ان فرد با درد گرفتن به او خبر میدهد وقتی زمان فروش است. "من از آغاز درد شدید بعنوان نشانه که مشکلی در کل سرمایه ام وجود داره استفاده کردم." یک بار توضیح داد. "من تا حد زیادی به غرایز حیوانی تکیه میکنم، چیزی که کمر سرمایه گذار ممکن است به ان واکنش نشان بدهد، تغیر الگوهای بازار است که قسمت شهودی مغزش جذب کرده بوده و کمرش چگونه اینکار را انجام میدهد؟

He had a few **setbacks** in 2000 when his hedge fund, along with many others, took a **beating** on high-tech **stocks**. Our sixth sense can also detect when a situation isn't as menacing as it seems. John Yarbrough was on **patrol** for the Los Angeles County Sheriff's Department when he pulled over a car for **a routine traffic stop**. As he approached the car, the teenage driver stepped out with a gun his hand.

او در سال 2000 وقتی صندوق سرمایه گذاری اش با بسیاری از افراد دیگر، از سهام شرکت های تکنولوژی برتر صدمه دیدند، به چند مورد موانع برخورد کرد. حس ششم ما بعضی اوقات خبر میدهد شرایط انقدر که فکر میکنیم تهدید امیز نیست. جان یبرات در حال گشت زدن بود برای دپارتمان کلانتری لس آنجلس، وقتی یک ماشین را برای توقف های روزمره ترافیکی کنار میزنند. همچنان که به ماشین نزدیک میشد راننده نوجوان با اسلحه از ماشین پیاده شد.

"We were about six feet apart and I had a split second to judge his intentions. Logically, should have shot him, but for some reason, I didn't." The officer's **hunch** was right; After a brief face-off, the youth dropped his weapon and **surrendered** peacefully. Years later, Yarbrough, who now works as a criminal profiler, learned why he held his fire when self-preservation told him to shoot. While **participating** in a study conducted by Paul Ekman, Ph.D., author of

Emotions Revealed, Yarbrough discovered that he had a gift for reading faces.

"حدود شیش فیت فاصله داشتیم و من فقط یک ان فرصت داشتم که مقاصد او را بسنجم. منطقا بایستی بهش شلیک میکردم ولی بنا به دلیلی نکردم." و این گمان افسرد درست درآمد؛ بعد از کمی برخورد فرد جوان اسلحه اش را انداخت و صلح امیز تسلیم شد. سالها بعد بیرات که بعنوان نماینده جنایی کار میکند، متوجه شد چرا ان موقع شلیکش را نگه داشته درحالی که حفظ جانش به او میگفت شلیک کند. در حالی که دریک مطالعه توسط پاول اکمان دکتر، مولف کتاب اشکار شدن احساسات شریک شد. بیرات کشف کرد که استعدادی برای خواندن چهره ها دارد

This ability, which all of us have to some degree, stems from spotting "**microexpressions**." "These very **intense bursts** of emotion only last a quarter of a second but signal a person's true feelings even if he's trying to hide them," says Ekman. "If you distrust someone who is trying to sell you a house, it could be because when he said the roof didn't leak, you saw a microexpression of **smugness** at **fooling** you, or fear of being caught in a lie."

این توانایی که همه ما تا حدودی ان را داریم، در نتیجه مایکرو اکسپرشن مشخص میشود. (حالات غیر ارادی و زودگذر چهره). "این هجوم ناگهانی و شدید احساسات فقط یک چهارم ثانیه طول میکشند ولی درواقع نشان دهنده احساسات واقعی فرد هستند حتی اگر سعی دارد انان را پنهان کند." اگر به کسی که میخواهد به شما خانه بفروشد اعتماد ندارید، ممکن است به این دلیل باشد که وقتی سقف نشتی ندارد، شما مایکرو اکسپرشن در چهره اش دیده اید که نشانه از خودراضی بودنش در کلک زدن به شما بوده، یا ترس از گرفته شدن مچ اش بخاطر دروغ گفتن."

While microexpressions and pattern recognition don't explain every hunch-some really do seem **uncanny**. Scientists have given us reasons to trust our intuitions. Dr. Bingham thinks so: Her hunches have resulted in some amazing diagnoses, including detecting lung cancer in a patient who came in for a routine physical. "Though this woman didn't have obvious symptoms, I thought I ought to check her out with a chest X-ray." Bingham ordered a chest X-ray, which showed a very small, still treatable tumor. "Now I tell medical students that if they ever get a feeling that something is wrong with a patient, they should listen because it might save a life."

در حالی که مایکرو اکسپرنشن ها و تشخیص الگوها همه ی گمان هارا توضیح نمیدهند-بعضی واقعا عجیب و غریب بنظر میرسند. دانشمندان به ما دلایلی را داده اند که به بصیرت هایمان اعتماد کنیم. دکتر بینگم هم همین نظر را دارد: گمان های او منجر به چندین تشخیص های فوق العاده شده، از جمله متوجه شدن سرطان ریه در بیماری که برای چک آپ معمولی آمده. "با وجودیکه این زن علائم مشخصی نداشت، من احساس بایستی او را از نظر عکسبرداری سینه چک کنم." بینگم یک عکسبرداری با اشعه ایکس از سینه دستور داد که توموری بسیار کوچک و هنوز قبل درمان نشان داد. "الان من به دانشجویهای پزشکی میگم هران احساس کردند یه جای راجب بیمار کار میلنگه، باید بهش گوش کنند چون ممکنه یه زندگی را نجات بده."

New word: English explanation / معنی فارسی

Wheeled: push or pull (a vehicle with wheels)/ چرخاندن، به گردش در آوردن

Gynecological: relating to the branch of physiology and medicine which deals with the functions and diseases specific to women and girls, especially those affecting the reproductive system/ مربوط به بیماری های زنان

Stethoscope: an instrument used to amplify sounds made by internal organs such as the heart, and convey them to an examiner's ear/ گوشی پزشکی

Stenosis: in medicine, constriction or narrowing of a vessel, duct, tubular passage, or the like/ باریک شدگی، تنگی

Anesthetize: to render unable to perceive bodily sensations such as pain, esp. with an anesthetic/ بیهوش کردن

Evaluate: to determine the level, value, or worth of; appraise/ ارزیابی کردن

Suspect: to have a theory or feeling that a certain thing is true without knowing what the facts are/ مشکوک شدن یا بودن (به)، سوظن بردن

Hunch: a feeling or guess based on intuition rather than fact/ گمان، حدس

Prompt: done immediately, without delay/ سرموقع، سرساعت

Realm: a royal kingdom; domain/ حوزه، ناحیه، متصرفات

Primitive: of, pertaining to, or at an early stage or undeveloped condition/ آغازین،

نخستینی، ابتدایی

Sort: arrange systematically in groups; separate according to type/ گونه، قسم، طرز،

دسته دسته کردن، طبقه بندی کردن

Perception: understanding that is intuitive; insight/ آگاهی، درک، احساس

Clue: to give (someone) a clue or other helpful guidance/ راهنما، اثر، نشان

Drawn: pull or drag (something such as a vehicle) so as to make it follow behind/

مجدوب

Remarkably: in a way that is worthy of attention/ بطور قابل ملاحظه، بطور برجسته، فوق

العاده

Spring: to move out or upward quickly or suddenly; jump/ ناگهان پدیدار شدن ، سر

چشمه

Flash: a sudden, brilliant light that vanishes almost instantly/ برق ، درخشیدن

Insight: the power of mind to grasp an essential meaning or truth/ فهم، بصیرت،

بینش

Cognitive: of, pertaining to, or involving the use of the mind for acquiring knowledge and processing thought/ ادراکی، شناختی

Skeptic: one who is inclined to question or doubt assertions that are made or accepted by others/ ادم بدین، شک گرای

Do-or die: showing or requiring a determination not to compromise or be deterred/ به قیمت جان، مرگ و زندگی، یا انجام بده یا بمیر

Lieutenant: in the U.S. Air Force, Army, or Marine Corps, an officer ranking just below captain; first lieutenant/ دستیار، یاور، مباشر، معاون

Crew: a group of people working together to perform a joint function/ خدمه

Fury: violent, passionate, or unrestrained anger; rage; frenzy/ شدت، اشوب، خشم

Douse: extinguish (a fire or light)/ خیس کردن، روی چیزی آب ریختن

Extraordinarily: in a very unusual or remarkable way/ بطور فوق العاده

Collapse: to fall down; give way; cave in/ سقوط، فروریختگی، فروکش

Rage: intense anger; fury/ خروشیدن

Blaze: an intense flame or light/ زبانه ی آتش، شعله ی پرنور، نور شدید (و معمولاً گرم)

Quell: to overpower or suppress with force; put down; quash/ سرکوب کردن

Paramedic: one who is trained to work as a doctor's assistant or as a provider of emergency medical care/ بهیار

Leap into action: to act immediately

Intuition: the power of knowing or apprehending something directly, without learning it consciously or submitting it to processes of logic/ فراست، بصیرت

Pattern: a regular or formal design, esp. one used to decorate something/ مدل، شابلون، قالب اصلی

Vigilant: keenly alert and attentive; watchful, esp. for danger/ حساس، هوشیار

Odd: different from what is expected or customary; strange/ عجیب و غریب

Constantly: continuously; unceasingly/ پیوسته، همیشه، دائما

Internal: located on the inside; inner/ باطنی، درونی

Threat: a declaration of intent to cause harm or difficulty, or to inflict punishment/ تهدید، تشر

Tomboy: a young girl who prefers to dress and act in ways considered to be more

appropriate for a boy/ دختر پسروار

Roughhouse: boisterous or rowdy play or wrestling, esp. when occurring indoors/
بازی خرکی و پرسر و صدا کردن

Bully: someone who repeatedly harasses and intimidates those weaker than
himself/ قلدری کردن، زورگویی کردن

Bruise: to wound or damage without causing a break or rupture/ کبود شدگی

Resolve: to reach a firm or final decision about, or cause one to reach such a
decision/ تصمیم، عزیمت کردن

Sum: the total number or quantity that results from adding two or more numbers
or quantities/ مجموع

In the red: spending and owing more money than is being earned/ بدهکار

Penalty: a punishment inflicted or incurred for breaking a law or rule or for
violating an agreement/ جریمه، مجازات

Vibe: an emotional quality believed to be detectable in a person or thing by intuition; vibration/ فاز، حس و حال

Prefrontal: relating to, or located near the forward part of a frontal lobe or structure of the brain or head/ جلو مغزی، واقع در جلو استخوان پیشانی

Indicate: to show or point out/ نشان دادن، نمایان ساختن

Cortex: the outer layer of an organ or other body part such as the kidney or the adrenal gland/ پوسته، قشر، پوست، لایه رویی

Telltale: a person who reveals confidential matters about others; tattler; informer/ سخن چین، افشاگر

Originate: to arise or come into being/ سرچشمه گرفتن، آغاز شدن

Payoff: a reward or punishment, or the act of giving or receiving it/ پرداخت، نتیجه
نهایی، جزای کیفر

Fund: a supply of money or other resources that is collected and held for a particular purpose/ پشتوانه، صندوق، سرمایه

Onset: the early stage; beginning/ اصابه، حمله، شروع

Acute: of great severity or intensity/ بحرانی، تیز، حساس

Portfolio: a range of investments held by a person or organization/ کلیه ی سهام یک

نفر

Absorb: to take in or soak up/ جذب شدن، فرا گرفتن

Setback: a reversal or check in progress/ پس روی، عقب نشینی، وقفه در پیشرفت

Beat: to hit (someone or something) repeatedly/ ضربت

Stock: a supply available for use; store/ سرمایه، موجودی، ذخیره کردن

Patrol: to move regularly and repeatedly along or through (a route, building, or area) for the purpose of maintaining security and order/ گشت زنی، مامور گشت

Surrender: to turn over or yield to the power, control, or possession of another,

esp. under compulsion/ تسلیم شدن

Participate: to take part; share / دخالت کردن، اشتراک داشتن

Micro expression: slight expression of the face demonstrating extreme hidden feeling/ ریزحالات چهره

Burst: to break, open up, or explode suddenly, usu. because of internal pressure/ منفجر شدن، ترکاندن

Smugness: excessive pride in oneself or one's achievements/ رضایت خاطر، خودبینی

Uncanny: appearing to be beyond ordinary human or natural means or capacity/ عجیب و غریب، غیرعادی

Fooling: trick or deceive (someone); dupe/ فریب دادن، دست انداختن

New Word	Synonym	Antonym
Suspect	believe, fancy, guess	
Evaluate	Estimate, appraise, assess, value, value	
Prompt	instant, instantaneous, punctual	delayed, late, tardy
Primitive	incipient, pristine, undeveloped	advanced
Perception	feeling, insight, instinct	
Clue	lead	
Spring	bound, dart, hop, jump, leap, vault	
Flash	blaze, flare	
Insight	acumen, perception	
Skeptic	doubter, doubting	believer
Crew	team	
Fury	rage, wrath	good humor
Collapse	buckle, cave in, crumple, founder	endure
Blaze	flame, flare	

Quell	put down, quash, stifle, suppress	
Intuition	instinct, sixth sense	ratiocination
Pattern	design, figure	
Vigilant	attentive, cautious, observant, wary	inattentive
Odd	different, funny, peculiar, queer, strange	conventional, normal, ordinary
Internal	inside, interior, inward	external
Threat	admonition, challenge, menace	
Bully	browbeater	
Bruise	contuse	
Resolve	decide, determine	
Sum	aggregate, amount, total	
Penalty	forfeit, punishment	
Indicate	designate, point out, show	
Telltale	informer	

Originate	begin, commence, develop, emerge, grow, start come from	
Payoff	reward, stake	
Onset	inception, outset, start	end
Acute	intense, severe	mild
Absorb	soak up	discharge, emit, exude, repel, secrete
Stock	store, supply	
Participate	engage, join, partake	
Burst	detonate, erupt, explode, fulminate	
Uncanny	preternatural, weird	